

Talking To My Daughter About The

ECONOMY

How Capitalism Works and How It Fails



فصل چهارم - قسمت هفتم: جادوی سیاه بانکداری

مانند هر اکوسیستم، یک اقتصاد مدرن نیز نمی تواند بدون بازچرخانی دوام بیاورد. درست همانطور که حیوانات و گیاهان به طور مداوم اکسیژن و دی اکسید کربنی را که دیگران تامین می کنند بازچرخانی می کنند، کارگران نیز باید دستمزد خود را با خرج کردن آن در مغازه ها و کسب و کارها از نو به چرخه بیاندازند، البته اگر هر دو بخواهند به حیات خود ادامه دهند. و درست همانطور که در اکوسیستم ما، نقص در بازچرخانی منجر به بیابان زایی می شود، وقتی بازچرخانی در اقتصاد از کار می افتد هم با بحرانی مواجه می شویم که منجر به فقر و محرومیت ویرانگر می شود.

وقتی دارم اینها را می نویسم، یونان، کشور من و کشوری که با وجود اینکه در استرالیا زندگی می کنی؛ آن را متعلق به خودت می دانی، چنین ویرانی را تجربه می کند. استرالیا، ایالات متحده، انگلستان و بیشتر اروپا در دهه ۱۹۳۰ فاجعه مشابهی را تجربه کردند. آنقدر وحشیانه بود که جان اشتاین بک، نویسنده آمریکایی از آن برای نوشتن رمان (خوشه های خشم) معروفش الهام گرفت. در فصل بیست و پنجم رمان، اشتاین بک، داستان این را می گوید که چگونه در حالی که میلیون ها نفر گرسنه بودند، چندین تن سیب زمینی را به رودخانه انداختند و روی جعبه های پرتقال نفت سفید پاشیدند تا غیرقابل خوردن شوند. به جای بازچرخانی و از نو به گردش درآوردن، تخریب مهارناپذیری وجود داشت. در این نقطه از کتاب است که به اظهار تاسف مشهور نویسنده می رسم که با وجود توانایمان در به بیرون کشیدن غذا از زمین، قادر به برقراری سیستمی نیستیم که در آن بتوان گرسنگان را سیر کرد. اشتاین بک می نویسد که این شکست «مثل یک مصیبت بر گردن دولت است»، در حالی که خشم کسانی که غذا ندارند مانند خوشه های انگور بر تاک رشد می کند: «خوشه های خشم در جان مردم می روید و می بالد، تا برای فصل انگورچینی بزرگ شود.»

چگونه ممکن است چنین چیزهایی اتفاق بیفتد؟ پاسخ در این است که جوامع بازاری می توانند به طور ناگهانی توان بازیابی و بازچرخانی خود را از دست بدهند. اگر دقت کنی در دل این ناتوانی در بازچرخانی، به چهره آشنایی بر میخوری: بانکدار. چه چیزی در مورد بانکداران وجود دارد که باعث می شود بسیاری از مردم آنها را دوست نداشته باشند؟

یک توضیح این است که ما صرفاً به ثروت آنها حسودی می‌کنیم. اما، سعی دارم تو را متقاعد کنم که در اینجا چیزی بیشتر از حسادت وجود دارد. علت بنیادی‌تر این است که وقتی ربا دیگر گناه به شمار نمی‌رفت و بانکداران اجازه داشتند تا آزادانه روی وام‌ها بهره بکشند، بانکداری شروع به کسب قدرت‌های برتر کرد - نه تنها قدرت بازچرخانی مقدار زیادی پول، بلکه قدرت رساندن بازچرخانی به نقطه توقف ناگهانی و فاجعه بار. اجازه بده توضیح بدم!

کارفرمایان به عنوان مسافران زمان

فرض کن یک کشاورز پشم‌چین از صاحب زمین وام می‌گیرد تا برای شروع کسب و کار جدیدش، نیروی کار، زمین و ماشین آلات مورد نیاز برای فرآیند تولید را بخرد. اینجا دقیقاً چه اتفاقی می‌افتد؟ واضح است که کارفرما از صاحب زمین پول قرض می‌کند؛ به این امید که بتواند پشمی که تولید کرده را روزی بفروشد و با درآمد آن قرض را پس بدهد. اگر از دید اقتصادی به آن نگاه کنی، ممکن است بگویی، او ارزش مبادله را از آینده قرض می‌گیرد و آن را به زمان حال می‌کشاند. اگر بخواهیم این روند را در قالب یک فیلم علمی تخیلی تصور کنیم، کشاورز پشم‌چین را می‌توان اینطور تجسم کرد که او از طریق یک غشای نیمه شفاف به آینده نگاه می‌کند و خیلی مبهم می‌فهمد که چه چیزی قرار است رخ دهد. اگر در آن سوی غشا فرصتی را ببیند، دست خود را روی غشاء قرار می‌دهد و سپس با ضربه‌ای دست خود را به طرف دیگر می‌برد. او در زمان حال می‌ماند، اما دستش به سمت آینده رفته است. او با نگاه کردن به اطراف، مقداری ارزش مبادله را برمی‌دارد و دوباره با یک حرکت دست خود را از میان غشاء به زمان حال برمی‌گرداند.

اگر کارفرمای ما آینده را به اندازه کافی دقیق دیده باشد، در این صورت میزان فروش پشم او مطابق پیش‌بینی‌هایش موفقیت‌آمیز خواهد بود و به اندازه کافی ارزش مبادله ایجاد خواهد کرد که بدهی‌اش را بدهد. اما اگر اشتباه کند و نتواند آینده‌ای را که در آن ارزش مبادله وجود دارد به وجود بیاورد، یعنی پیش‌بینی‌هایش از آینده اشتباه از آب درآمده است و نمی‌تواند بدهی‌اش را بدهد، پس کسب و کارش شکست خواهد خورد.

اگر کارفرمایان را فرصت طلبانی که در زمان سفر می‌کنند، فرض کنیم، بانکداران آژانس‌های مسافرتی بی‌چون و چرای آنها هستند. در داستان علمی تخیلی ما، جاه طلبی بی‌حد و حصر کارفرمایان به ارزش مبادله نامحدودی در آینده تبدیل می‌شود که از آینده ربوده شده و از طریق غشای زمان به حال آورده شده است. تو می‌توانی مبالغ‌اندکی را از خانواده، دوستان و همکاران قرض بگیری، اما تامین وام‌های بزرگ و بی‌پایان آسان نیست و اینجاست که بانکداران وارد می‌شوند.

بانکداران به عنوان آژانس‌های سفر در زمان

بانکداران چه کار می‌کنند؟ اکثر مردم بر این باورند که بانکداران به عنوان واسطه بین افراد دارای پس‌انداز که نیازی به استفاده فوری از پول نقد خود ندارند و افراد بدون پس‌اندازی که نیاز به پول دارند، عمل می‌کنند. و اینگونه سپرده‌ها را از پس‌اندازکنندگان می‌گیرند و به وام‌گیرندگان می‌دهند، بهره کمتری به سپرده‌گذاران می‌دهند و مقدار بیشتری از وام‌گیرندگان می‌گیرند و از این تفاوت سود می‌برند. در گذشته‌های دور، بانکداری، به همین شکل آغاز شد، اما مطمئناً این کاری نیست که بانک‌ها امروزه مشغول آن هستند.

بیا فرض کنیم که میریام دوچرخه تولید می‌کند و از یک بانکدار وام ۵ ساله ۵۰۰ هزار پوندی می‌خواهد تا بتواند ماشین‌آلاتی بخرد که به او امکان می‌دهد تنه دوچرخه را از فیبر کربن بسازد تا سبک‌تر و محکم‌تر باشد. سوال: بانکدار از کجا ۵۰۰ هزار پوند می‌آورد تا به او وام بدهد؟ برای پاسخ دادن عجله نکن که بگویی "از پولی که مشتریان دیگر در بانک سپرده گذاشته‌اند." پاسخ درست این است. از نا کجا آباد یا از باد هوا. بانکدار فقط یک عدد پنج و به دنبال آن پنج صفر در کنار نام و شماره حساب میریام در پایگاه داده‌های الکترونیکی یا دفتر کل که مانده حساب مشتریان را در آن فهرست می‌کند، تایپ می‌کند. وقتی میریام موجودی حساب خود را چک می‌کند، از دیدن «موجودی ۵۰۰ هزار پوندی» که روی صفحه دستگاه خودپرداز چشمک می‌زند خوشحال می‌شود و بلافاصله پول را به حساب سازنده ماشین‌آلات واریز می‌کند. به همین سادگی، مبلغی معادل نیم میلیون پوند گویی از باد هوا ایجاد شده است.

یک اقتصاددان نابغه زمانی گفته بود که «فرآیند خلق پول توسط بانک‌ها به قدری ساده است که ذهن آن را پس می‌زند». واقعا هم همینطور است. قدرت جادویی بانکداران که به آنها اجازه می‌دهد با یک قلم یا فشار چند دکمه روی کیبورد پول خلق کنند، تن ما را به لرزه می‌اندازد. دلیلش این است که سخت است باور کنیم که ارزش از هیچ به وجود آید. اما بیا به لحظه‌ای برگردیم که بانکدار با حرکت ساده‌ای ۵۰۰ هزار پوند را از هیچ خلق کرد. بانکدار کاری کرد که میریام فعلی، یعنی کارفرمایی که برنامه فروش دوچرخه را دارد، جلوی غشای زمان بنشیند و از طریق آن به میریام ثروتمند و پولداری برسد که پنج سال بعد می‌تواند وجود داشته باشد. نیم میلیون پوند از او بدزدد و به زمان حال بیاورید و آن را در کسب و کار دوچرخه سرمایه‌گذاری کند و به این ترتیب به میریام آینده اجازه دهد تا به همان تاجر موفق و ثروتمند تبدیل شود. اما در ازای اینکه میریام نیم میلیون پوند را برای یک دوره پنج ساله مقروض شود تا از کارفرمایی مشتاق به کاسبی موفق تبدیل شود؛ بانکدار از او بهره و سایر هزینه‌های بانکی را دریافت می‌کند.

از آنجایی که بانکداران مجبور نیستند خودشان را به ارزش مبادله موجود محدود کنند، دلایل زیادی دارند که به همان روش - با چند ضربه روی صفحه کلیدشان - به افراد بیشتری وام دهند و پول بیشتری برای اقتصاد ایجاد کنند و همینطور سود بیشتری برای خود نگه دارند. درست مثل موش‌های آزمایشگاهی که کشف کردند فشار دادن اهرم باعث می‌شود یک تکه غذا به آنها داده شود و کارشان را به جایی کشاند که بی وقفه و بی وقفه اهرم را فشار می‌دادند، بانکداران نیز همانطور، بیشتر وام می‌دادند و وام می‌دادند و وام می‌دادند.

فروپاشی اقتصادی

روزی روزگاری بانکداران محتاط فقط در صورتی به میریام و امثال او وام می‌دادند که اطمینان داشتند آن شخص وامش را عاقلانه سرمایه‌گذاری می‌کند و قادر به بازپرداخت آن هم هست. به عبارت دیگر، بانکداران حساس بودند بینند فعالیت آنها زمانبندی را مختل نمی‌کند - یعنی وقتی آینده رسید، میریام‌های مختلف به اندازه کافی ارزش اضافی تولید کرده‌اند تا آنچه که از آینده برداشته بودند را برگردانند. اما در دهه ۱۹۲۰ یا تقریباً در همان حدود، بانکداری دچار اختلال شد.

دو چیز تغییر کرد. یکی این که درست پس از انقلاب صنعتی، اقتصاد جوامع بازار به شدت رشد کرد و در نتیجه بدهی مورد نیاز برای تامین انرژی این اقتصادها به شدت افزایش یافت. مورد دیگر این بود که بانکداران راه‌هایی را پیدا کردند تا اگر اوضاع به هم ریخت، پای خودشان گیر نباشد. به عنوان مثال، هنگامی که آنها به میریام وام می‌دادند، آن را به بخش‌های کوچک خرد می‌کردند و به افراد زیادی می‌فروختند. ۵۰۰ سرمایه‌گذار که نفری ۱۰۰ پوند به بانک قرض می‌دادند، هر یک سهمی از ۵۰۰ هزار پوند وام میریام می‌داشتند. حال این سوال مطرح می‌شود که چرا کسی باید در یکی از این سهم‌ها سرمایه‌گذاری کند؟ چون سودی که این سهامداران از بانک می‌گرفتند، بیشتر از آنی بود که صرفاً ۱۰۰ پوند را در بانک سرمایه‌گذاری کرده باشند. (البته هنوز سود آن‌ها کمتر از بهره‌ای بود که میریام باید می‌پرداخت.) بدین ترتیب، بانکدار بلافاصله دوباره ۵۰۰ هزار پوند بدست می‌آورد و همچنان منتظر بود وقتی میریام وامش را پس داد، سود ببرد. و اگر میریام ورشکسته می‌شد و زیر تعهدات بدهی خود می‌زد، این پنج هزار سرمایه‌گذار بودند که ضرر می‌کردند.

می‌دانم که الان به چی فکر می‌کنی: باید گیری در کار باشد. در واقع هست. هرچه بانکدار از آینده پول بیشتری به میریام منتقل کند، سود بالقوه او بیشتر و ظرفیت بانک برای کسب درآمد از سرمایه‌گذاران دیگر بیشتر می‌شود. اما هرچه بانکدار بیشتر از قدرت خود استفاده می‌کند یعنی هرچه بیشتر کمک کند ارزش زیادتری از آینده به زمان حال منتقل شود، احتمال اینکه بانکدار زمانبندی را به هم بزند بیشتر است.

فرض کن کسب و کار میریام خوب است: او دو چرخه‌های خود را تولید می‌کند. شرکت‌های سازنده ماشین‌آلاتی که میریام خریداری می‌کند، کارگران جدید استخدام می‌کنند. آن کارگران دو چرخه و چیزهای دیگری می‌خرند. روند بازچرخانی ادامه می‌یابد و جامعه بازار به سمت جلو حرکت می‌کند. اما هرچه همه چیز باثبات‌تر به نظر می‌رسد، بانکداران انگیزه بیشتری دارند تا از قدرت جادویی خود بیشتر و آزادانه‌تر استفاده کنند. و بی‌آنکه اصلاً متوجه شوند، در نهایت قدرت آنها وارد قلمرو جادوی سیاه می‌شود: وقت این می‌رسد که وام‌هایی که داده‌اند آنقدر گسترده است که اقتصاد نمی‌تواند گام بردارد و سود حاصل دیگر برای بازپرداخت آن‌ها کافی نیست.

در این مرحله متوجه می‌شویم که آینده‌ای که همه روی آن حساب کرده بودند هرگز به وجود نخواهد آمد. و روزی که ارزش خیلی زیادی که از آینده قرض گرفته شده بود نتواند محقق شود، اقتصاد فرو می‌پاشد.

فرض کن که به لطف وام‌های مشتاقانه بانک به میریام، بدهی او به قدری بزرگ است که نمی‌تواند آن را پس بدهد. در نهایت وقتی می‌بیند از پس بدهی‌اش بر نمی‌آید، مجبور می‌شود کارگاه خود را تعطیل کند. بعد معلوم می‌شود که او با کمک بانک، از طرف خود قبلی‌اش گول خورده است. فرض کن میریام تنها نیست و مجموعه‌ای از کسب و کارها بسته شوند و تعداد زیادی از کارگرها خود را بیکار ببینند. در نتیجه، فروشگاه‌هایی که آن کارگران از آنها کالا می‌خریدند نیز آسیب می‌بینند. با بسته شدن فروشگاه‌ها و کسب و کارهای بیشتر، بانک‌ها درگیر وام‌های بیشتری می‌شوند که شرکت‌هایی مانند میریام نمی‌توانند آن‌ها را بازپرداخت کنند.

شایعه‌ای پخش می‌شود که بانک‌ها به مشکل خورده‌اند. برخی افراد که پول خود را در ازای پرداخت سود ناچیز، به بانک سپرده‌اند، نگران از دست دادن پس اندازهای خود هستند و می‌خواهند پول خود را به صورت نقدی برداشت کنند. با شنیدن این موضوع، سپرده‌گذاران دیگر نیز دچار همین ترس می‌شوند. اما بانک پول نقد کافی برای پس دادن سپرده همه آنها را ندارد، زیرا آن را همراه با وام‌هایی که از باد هوا گرفته است، وام داده است.

با پخش شدن این خبر که بانک منابع نقدی خود را تمام کرده است، هجوم بانکی اتفاق می‌افتد: صف‌های طولانی از مردمی که پول خود را مطالبه می‌کنند تشکیل می‌شود و مدیر بانک بدبخت مجبور می‌شود شعبه‌ها را ببندد. ناگهان حتی افرادی که پس انداز زیادی در بانک دارند خود را بی پول می‌یابند.

یادت هست که گفتم بدهی برای جوامع بازار ضروری است؟ اینکه بدون بدهی سودی حاصل نمی‌شود؟ و اینکه بدون سود هیچ مازادی وجود ندارد؟ حالا اجازه بده این را اضافه کنم: دقیقا همان فرآیندی که سود و ثروت ایجاد می‌کند، فروپاشی اقتصادی و بحران مالی را نیز ایجاد می‌کند.

پس از فروپاشی اقتصادی، رکود و کساد می آید. همه به همه بدهکارند و هیچکس نمی تواند بدهی اش را صاف کند. به سپرده گذاران گفته می شود که پول آنها از دست رفته و بانکی که در آن سپرده گذاری کرده اند ورشکسته شده است. حتی آنهایی که پول نقد در جایی امن کنار گذاشته اند هم از ترس آینده نامشخص، هزینه خود را کاهش می دهند. روند بازچرخانی که اقتصاد بر آن متکی است شروع به واژگونی می کند. کارفرمایان بیشتری مانند میریام مشتریان خود را از دست می دهند، سفارش خرید ماشین آلات جدید را فسخ می کنند و مجبور به اخراج کارگران می شوند. کارگران اخراج شده نمی توانند از کارفرمایانی که هنوز کسب و کارشان رونق دارد، کالا بخرند و بدین ترتیب شرکت های جان به در برده را به سمت لبه پرتگاه هول می دهد. دفاتر و کارخانه ها تعطیل می شوند. به زودی تعداد زیادی از کارگران که دوست دارند کار کنند، بیکار می شوند، همانطور کارفرمایان که دوست دارند آنها را استخدام کنند، می ترسند چیزهایی که این کارگران تولید می کنند خریداری پیدا نکند.

در این بین بانک، خانه های کسانی که نمی توانند وام هایی که با آن خانه های خود را خریداری کرده اند پس بدهند را مصادره می کند تا بتواند در تلاشی ناامیدکننده میلیون ها پول از دست رفته را زنده کند. اما به خاطر خانه های زیادی که برای فروش گذاشته شده و پول اندکی که در جیب مردم هست، ردیف به ردیف، خانه های غم انگیز، خالی مانده و قیمت خانه سقوط می کند.

ناتوانی گسترده در پرداخت بدهی، بیکاری فراگیر، خشم. این الهه انتقام است که در پی غرور بانکداران می آید. این انتقام رقت بار، بی رویه نازل می شود و بیشتر از همه بر زندگی فقرا و بی تقصیران اثر می گذارد.

چه کسی می تواند به این ماریچ گیج کننده شوم پایان بدهد؟

ادامه دارد...